



نشر کا نامہ



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

Staniland, Hilary

استنیلند، هیلری، ۱۹۴۱-م.

کلی‌ها / هیلری استنیلند؛ ترجمه نجف دریابندری. — تهران: نشر کارنامه. ۱۳۸۳.

۲۰۸ ص. — (کارنامه فلسفه و عرفان؛ ۱)

ISBN 978-964-431-042-3

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Universals.

عنوان اصلی:

کتابنامه: ص ۱۸۶-۱۹۷.

۱. کلیات (فلسفه). الف. دریابندری، نجف، ۱۳۰۸-۱۳۹۹، مترجم. ب. عنوان.

۱۱۱/۲

۵ الف ۸ ک/ب ۱۰۵

۱۳۸۳

م ۸۳-۲۵۷۱۱

کتابخانه ملی ایران



کارنامهٔ فلسفه و عرفان



به یاد **محمد زهرایی**

• ۱۳۹۲-۱۳۲۸ •

بنیان‌گذار نشر کارنامه





- هیلری استنیلند
- ترجمه نجف دریابندری





هیلری استنیلند ترجمهٔ نجف دریابندری



آماده‌سازی
واحد ویرایش
مجید رنجبر و مینو مدنی
حروف چینی و صفحه‌آرایی
شهلا شمس و عادل قشقای

واحد گرافیک **12** استودیو دوازده
فریبا رهدار

طرح روی جلد حسن کریم‌زاده
ناظر چاپ محسن حقیقی
لینوگرافی فرایند گویا
چاپ غزال
صحافی علی

چاپ اول، ۱۳۸۳
چاپ سوم، ۱۴۰۴ ۵۵۰ نسخه

همهٔ حقوق چاپ و نشر این اثر انحصاراً برای نشر کارنامه محفوظ است.
هرگونه استفاده از کتاب‌آرایی و عناصر آرایشی این کتاب اکیداً ممنوع است. همچنین هر نوع استفادهٔ تجاری از این اثر یا تکثیر آن به هر صورت (چاپ، فتوکپی، کتاب صوتی و الکترونیک و نشر در فضای مجازی)، کلاً و جزئاً، ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مراکز پخش و فروش:

پخش کارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۵، تلفن: ۲۶۱۱۷۹۸۵، ۲۶۱۱۷۹۸۶ و ۹۱۲۶۴۳۹۱۵۱
فروشگاه بزرگ شهر کتاب نیاوران با همکاری نشر کارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۷
تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹ • فکس: ۲۲۸۰۸۱۹۲

نشر کارنامه: خیابان کریم‌خان زند، تقاطع میرزای شیرازی، شمارهٔ ۱۱۱، واحد یک، تهران، ۱۵۹۷۹۸۵۷۳۱، تلفن: ۸۸۹۰۴۰۸۳

www.karnamehpub.com

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Universals

by

Hilary Staniland

The Macmillan Press, London 1978

فهرست

یادداشت مترجم.....	۱۱
پیش‌گفتار.....	۱۳
فصل اول: افلاطون و ارسطو.....	۱۷
افلاطون.....	۱۷
ارسطو.....	۲۵
تأمل در نظریات افلاطون و ارسطو.....	۳۵
نظریات تصویری و اسمی.....	۴۸
فصل دوم: تجربیانِ بریتانیا.....	۵۱
لاک.....	۵۶
بارکلی.....	۶۴
هیوم.....	۶۹
بررسی رهیافت تجربیانِ بریتانیا.....	۷۲
فصل سوم: تکرار و تشابه.....	۸۳
فصل چهارم: کلمات عام.....	۱۰۳
فصل پنجم: منطق و هستی‌شناسی.....	۱۲۵

فصل ششم: مبتدا و خبر ۱۵۵

واژه‌نامه:

انگلیسی - فارسی ۱۷۷

فارسی - انگلیسی ۱۸۳

منابعی برای مطالعه بیشتر ۱۸۹

کتاب‌شناسی ۱۹۳

یادداشت مترجم

این کتاب رساله‌ای است در منطق، که مسائل جدید و جالبی را مطرح می‌کند و مترجم امیدوار است علاوه بر دانشجویان فلسفه و منطق برای بسیاری از خوانندگان فرهیخته نیز جذاب باشد. این رساله را بیش از ده سال پیش آقای دکتر ضیاء موحد به من دادند، و در همان سال هم ترجمه شد، به جز دو فصل آخر، که ترجمه آن اخیراً انجام گرفت.

این ترجمه را چند تن از دوستان من — رضا خاکیانی، احمد کسایی‌پور و بهرام اسدیان — بیش از چاپ خواندند و هر کدام اصلاحات سودمندی پیش‌نهاد کردند. دکتر ضیاء موحد هم البته نگاه آخر را به ترجمه انداخت. از لطف همه ایشان سپاس گزارم.

پیش‌گفتار

غرض این کتاب آن است که خواننده را با مجموعهٔ مسائل فلسفی که به نام «مسئلهٔ کلی‌ها» شناخته می‌شوند آشنا کند. خود کتاب نظریه‌ای دربارهٔ کلی‌ها مطرح نمی‌کند؛ تاریخ این بحث را هم به معنای جدی کلمه پیش نمی‌کشد. در عوض، طرح‌هایی پیش می‌کشد از برخی روش‌های گوناگون پرداختن به این مسأله، چنان که در کار فلاسفهٔ مختلف از افلاطون تا امروز دیده می‌شود، به این امید که خواننده در وضعی قرار گیرد که برای خود شروع به اندیشیدن دربارهٔ مسأله بکند. خواننده باید در نظر داشته باشد که خلاصه‌ای از نظریهٔ یک فیلسوف جانشین خود آن نظریه نیست، و نکاتی که به نظراتاریک یا مغشوش می‌آیند گاهی با مراجعه به متن اصلی روشن می‌شوند (یا، اگر متن اصلی هم به همان اندازه تاریک بود، با مراجعه به آثار مرتبط فلاسفهٔ دیگر).

مسائلی از آن قبیل که تحت عنوان «مسائل کلی‌ها» مورد بحث قرار گرفته‌اند در دونا حیهٔ فلسفه مطرح می‌شوند، هستی‌شناسی و فلسفهٔ زبان. هستی‌شناسی تحقیق فلسفی است دربارهٔ این مسأله که «چه نوع چیزهایی وجود دارند؟» بیشتر ما بی‌درنگ تصدیق می‌کنیم که جزئی‌ها وجود دارند: اشیای معمولی، مثل آدم‌ها، اسب‌ها، یا میزها. ولی آیا، علاوه بر این‌ها، چیزهایی مانند نوع انسان، نوع اسب، ویژگی میز بودن، رنگ سرخ، یا نسبت بلندتر بودن از هم وجود دارند؟ این چیزهای اخیر (فرض وجود داشتن این‌ها یکی از مسائل اصلی مورد اختلاف است) همان‌هایی هستند که فلاسفه آن‌ها را کلی‌ها می‌نامند.

این نظر که چنین چیزهایی وجود دارند «رئالیسم» نامیده می‌شود، یا، برای مشخص کردن آن‌ها از نظرهای دیگری که همین نام را دارند، آن را «نظریه رئالیستی کلی‌ها» می‌نامند.

از دیدگاه فلسفه زبان، مسائل متفاوتی داریم که از وجود کلمات عام ناشی می‌شوند. وظیفه اسم خاص «جان» این است که به فلان مرد خاص که این نام را دارد اشاره کند؛ همچنین وظیفه عبارت «آن مرد» این است که به مرد خاصی اشاره کند. ولی در مورد خود عبارت کلی «مرد» تکلیف چیست؟ آیا چیزی در جهان واقعی وجود دارد که مابه‌ازای این اصطلاح قرار گیرد، چنان که مردی به نام جان مابه‌ازای اسم «جان» قرار می‌گیرد؟ (اگر چنین است، آن چیز قاعدتاً باید همان کلی باشد). اگر نیست، ما چه گونه می‌توانیم نقش اصطلاحاتی از قبیل «مرد» را در ساختن جملاتی درباره جهان توضیح دهیم؟

همچنین، ما با چه توضیحی بسیاری چیزهای مختلف را زیر یک اصطلاح عام می‌آوریم؟ آیا کاملاً آزادیم که برای هر مجموعه قابل تصویری از چیزها یک اصطلاح عام درست کنیم، یا این که چیزهایی که ما یک اصطلاح عام را به آن‌ها اطلاق می‌کنیم باید یک شرط قبلی هم داشته باشند؟ و اگر باید، آن شرط قبلی چیست؟ آیا کافی است که بگوییم آن اشیا باید شبیه هم باشند؟ یا آن که ما باید فرض کنیم یک چیزی وجود دارد (باز، بنا به فرض یک کلی) که به یک معنی در تمام آن‌ها وجود دارد، یا این که همه آن‌ها به نحو دیگری با آن مربوط اند؟ یکی از تحولات اخیر (اگرچه سایه‌ای از آن در آثار افلاطون دیده می‌شود) عبارت است از ظهور روایتی از مسئله کلی‌ها در فلسفه ریاضی و منطق صوری. ریاضیات، برخلاف تصور قدیم فلاسفه، درباره کلی‌ها بحثی نمی‌کند (گرچه برخی از شاخه‌های منطق می‌کنند)، ولی درباره هستی‌هایی از قبیل عددها و مجموعه‌ها، یا طبقات بحث می‌کند، که هرچه باشند قطعاً جزئی نیستند. و فرض وجود این قبیل چیزها مسائل هستی‌شناختی را مطرح می‌کند از نوعی بسیار شبیه به آنچه در فلسفه عام درباره کلی‌ها مطرح است.

مسئله کلی‌ها از آن مسائل فلسفی است که، به نظر بعضی‌ها، ظاهراً بیش از آن مجرد و فنی می‌آید که بتواند مورد علاقه عموم باشد. اما علیه این تصور دو چیز باید گفت.

اولاً، تحقیق در ترقیباً هر مسئله فلسفی، هرگاه به اندازه کافی پیش برده شود، ما را با یکی از جنبه‌های مسئله کلی‌ها رو به رومی‌کند. بنابراین اگر هم ما مسئله کلی‌ها را به خودی خود جالب ندانیم، باز هم باید به عنوان وسیله‌ای برای پرداختن به سایر مسائل فلسفه به آن پردازیم.^۱

ثانیاً، شاید به جا باشد که بگوییم نظریه‌های کلی‌ها، به عنوان یک واقعیت تاریخی، در نظر فلاسفه دارای تعبیری بوده‌اند از نوعی که کمتر کسی می‌تواند در برابر آن‌ها بی‌اعتنا باشد. نزد افلاطون، نظریه رئالیستی کلی‌ها ارتباط نزدیک دارد با تمایز روشنی میان «حواس» و «عقل»، و برتری عقل بر حواس. تعبیر اخلاقی و سیاسی این نظر (یا دست‌کم آنچه به نظر افلاطون تعبیر آن می‌آمد) در جای دیگر آثار او به روشنی بیان شده است. بازتابی از این را در کتاب مسائل فلسفه نوشته برتراند راسل می‌بینیم، که در آنجا می‌گوید اعتقاد به کلی‌های واقعی برای کسانی جالب است که کمال را بر زندگی ترجیح می‌دهند، و به همین قیاس برای کسانی که زندگی را بر کمال ترجیح می‌دهند جالب نیست.^۲

مخالفان رئالیسم هم، به نوبت خود، غالباً نوعی روحیه *écrasez l'infâme* (کفرستیزی) از خود نشان می‌دهند. آن‌ها مایل هستند که دکترینی را که به آن حمله می‌کنند نه تنها غلط بلکه مهلک بدانند، یعنی آن را به صورت شبکه‌ای از عرفان‌بافی می‌بینند که در پس آن چیزی بیش از علائق زشت نهفته است. این جماعت احساس می‌کنند که با دور ریختن کلی‌ها و سایر «موجودات پنهانی» دعاوی عقل سلیم و انسان ساده را بیان می‌کنند. همچنین تشابه آشکاری هست بین نظر ضد رئالیستی از جهان به عنوان مجموعه‌ای از جزئیات و نظری که جامعه را مجموعه‌ای از افراد می‌داند. منبع دیگر اعتقاد به ضد رئالیسم را شاید بتوان در تأکید آن بر خلق طبقه‌بندی‌ها به وسیله انسان دانست، که به واسطه آن‌ها جهان را توصیف می‌کند، و نیز در آزادی او برای هر نوع طبقه‌بندی که مایل است. این که آیا نظریه‌های کلی‌ها واقعاً دارای یک چنین نتایجی، یا نتایج دیگری

^۱ تصویری از این امر در فلسفه اخلاق عبارت است از:

Kovesi, J., *Moral Notions* (New York, 1968).

^۲ درباره افلاطون و کمال، نگاه کنید به:

Passmore, J., *The Perfection of Man* (London, 1970), Chapter 2.

از همین نوع، هست البته بحث دیگری است، گرچه بحثی است که مشکل بتوان آن را به نتیجه رساند بدون آن که قبلاً معلوم کنیم که نظریات مورد بحث چه می‌گویند. همچنین غرض از آنچه در بالا گفته شد آن نیست که بگوییم خوب است آدم به یک نظریه فلسفی اعتقاد داشته باشد، فقط از آن جهت که ما در آن نتایجی برای زندگی انسان می‌بینیم که (به نظر ما) جالب هستند، یا آن که این به خودی خود می‌تواند برهانی برای صحت آن نظریه محسوب شود. اما این هم دلیل موجه دیگری است برای علاقه‌مند شدن به یک مسئله فلسفی؛ کنج‌کاوی فکری محض شاید غالباً نتیجه علاقه به یک مسئله باشد، نه علت آن.

افلاطون و ارسطو

افلاطون

اصطلاح «کلی» نخستین بار به صورت ترجمه اصطلاحی که ارسطو به کار برده بود وارد فلسفه شد. اما اگر بخواهیم نخستین بحث درباره این مسأله را ملاحظه کنیم باید به پیش از ارسطو، یعنی به افلاطون، برگردیم. افلاطون از «صُور» [صورت‌ها] یا «مُثُل» [مثال‌ها] سخن می‌گوید، نه از «کلیات»، اما نظریه مُثُل او ناظر بر همان مطالبی است که سپس فلاسفه در زیرعنوان «مسأله کلیات» درباره آن‌ها بحث کرده‌اند. بنابراین نظریه مُثُل را می‌توان به حق نخستین نظریه درباره کلی‌ها به شمار آورد.

یکی از مآخذ نظریه مُثُل عبارت است از تأملات افلاطون درباره کار فلسفی سقراط. سقراط عادت داشت سؤالاتی از این قبیل طرح کند که «فضیلت چیست؟»، «شجاعت چیست؟»، یا «دیانت چیست؟». سؤالات به شکل «فلان چیست؟» را می‌توان به معانی گوناگون تعبیر کرد. برحسب این که زمینه سؤال چه باشد، این گونه سؤالات را می‌توان به عنوان استفهام از هر نوع اطلاعی درباره فلان در نظر گرفت. اما منظور سقراط از این سؤالات آن بود که

تعریف مفاهیم مورد بحث را به دست آورد. یعنی پاسخ این پرسش که «فضیلت چیست؟» باید به شکل تعریف فضیلت داده شود، و پاسخ «شجاعت چیست؟» به شکل تعریف شجاعت، و هکذا. سقراط همیشه تأکید می‌کرد که وقتی می‌پرسد «فلان چیست؟»، منظورش این نیست که نمونه‌هایی از فلان را برایش نقل کنند، یا این که چه انواعی از فلان وجود دارد. آنچه اومی خواست تعریف کلی کیفیت فلان بود، که می‌بایست سپس راهنمای ما باشد در این که دربارهٔ موارد خاص قضیه چه باید گفت. مثلاً دربارهٔ این که چه نوع کاری را می‌توان درحقیقت «شجاعانه» نامید، مردم غالباً اختلاف نظر دارند. به نظر سقراط، این گونه اختلافات را فقط در صورتی می‌توان رفع کرد که نخست تعریف صحیح شجاعت را به دست آوریم. درواقع چنین به نظر می‌رسد که سقراط کشف این گونه تعاریف را شرط هرگونه اندیشهٔ کاملاً عقلانی می‌داند. افلاطون هم در اعتقاد به اهمیت تعریف با سقراط همداستان بود. به نظر او هم، مانند سقراط، جست‌وجوی تعاریف تحقیق در کاربرد کلمات نیست، بلکه تحقیق در ماهیت امور است. ولی افلاطون گاهی هم از سقراط فراتر می‌گذارد، از این جهت که از خود می‌پرسد وقتی که ما در صدد یافتن تعاریف برمی‌آییم در چه نوع اموری تحقیق می‌کنیم. آیا این امور همان اشیای آشنای زندگی روزمره‌اند، مانند آدم‌ها، درخت‌ها، و خانه‌ها؟ یا نوع دیگری از موجودات منظور است؟ این گونه پرسش‌هاست که افلاطون را به نظریهٔ مُثُل رهنمون می‌شود.

دیدیم که از لحاظ سقراط پرسش «فلان چیست؟» را نمی‌توان

با آوردن مثال‌هایی از فلان پاسخ داد. اگر از ما بپرسند که «شجاعت چیست؟»، ذکر کارهایی که به نظر ما مصداق‌های شجاعت است جواب مسأله نمی‌شود؛ و اگر بپرسند «زیبایی چیست؟» نام بردن از چیزهایی که به نظر ما زیباست فایده‌ای ندارد.

افلاطون قضیه را به این شکل توضیح می‌دهد که میان امور متعددی که مصداق‌های فلان‌اند و امر واحد فلان قائل به تمایز می‌شود. تکرار کارهای شجاعانه را باید از امر واحد خود شجاعت متمایز دانست. وقتی که می‌پرسیم «فلان چیست؟» منظور ما استعمال از ماهیت خودِ فلان است. به این سبب آوردن فهرستی از مصداق‌های فلان پاسخ استعمال ما نمی‌شود. بسیاری از ما می‌توانیم هرچه بخواهیم از اشیایی که به نظرمان زیبا می‌آیند نام ببریم؛ ولی افزودن تعداد بی‌شماری بر این اشیاء ما را درباره‌ی این که خود زیبایی چیست روشن نمی‌کند. این خطِ تفکر منشأ پاسخ افلاطون است به این پرسش که «وقتی در صدد یافتن تعاریف بر می‌آییم، درباره‌ی چه نوع اموری تحقیق می‌کنیم؟» آن چیزهایی که مورد تحقیق قرار می‌دهیم اموری هستند از قبیل خود شجاعت، خود زیبایی، و هکذا؛ به عبارت دیگر، اموری هستند از قبیل آنچه سپس فلاسفه آن‌ها را «کلیات» نامیدند، و افلاطون آن‌ها را «ایده‌ها» می‌نامد. (این کلمه غالباً به «مُثُل» (جمع مثال) و گاه به «صُور» (جمع صورت) ترجمه می‌شود. باید در نظر داشت که «صور» برخلاف «ایده‌ها» این معنی را القا نمی‌کند که امر مورد بحث اندیشه‌ای است در ذهن شخص.)

تمایز میان صور و امور جزئی (یا جزئیات) افلاطون را به کشف زمینه کاملاً تازه‌ای رهنمون شد، و آن مجموعه‌ی اموری است که

مردمان عادی و غیرمتفکر تصور آگاهانه‌ای از آن ندارند. برپایه آنچه تاکنون گفته‌ایم، این امر شاید باعث تعجب باشد. اما اگر در ادامه بحث به پاره‌ای از مطالبی که افلاطون دربارهٔ صور می‌گوید نگاهی بیندازیم، به آسانی خواهیم فهمید که چرا او این ابداع خود را به این صورت در نظر آورده است.

افلاطون بر آن بود که وجود صور مستقل از وجود جزئیات است. خود زیبایی، یا صورت زیبایی (از لحاظ افلاطون این دو نام یک چیزند) وجود دارد، خواه اشیای زیبای جزئی وجود داشته باشند و خواه وجود نداشته باشند. اما اشیای جزئی فقط از قبل مناسبت با صورت زیبایی است که زیبا می‌شوند. به این ترتیب نوعی نسبت یک جانبه میان جزئیات و صور برقرار است. جزئیات فقط از قبل نسبت با صور ماهیت خاص خود را پیدا می‌کنند، اما صور همان‌اند که هستند، اگرچه اصلاً جزئیاتی وجود نداشته باشند. دلایل افلاطون دائر بر این که جزئیات ماهیت خود را از صور می‌گیرند، تا حدی روشن است. خود زیبایی، یا صورت زیبایی، همان چیزی است که میان اشیای زیبا مشترک است، و از قبل آن است که اشیا زیبا می‌شوند. چیزی که سهمی از زیبایی نداشته باشد، زیبا نخواهد شد.

اما این که چرا افلاطون می‌گوید صور مستقل از جزئیات وجود دارند، چندان روشن نیست. برهان افلاطون در این خصوص استوار است بر این مقدمه که ویژگی‌هایی هست که اشیای جزئی هرگز مصداق کامل آن‌ها نیستند، بلکه فقط تا حدی در اشیا مصداق پیدا می‌کنند. نمونه‌های این امر در ریاضیات فراوان به نظر می‌رسد.